

تحلیل نظریه شهادت امام مهدی علیه السلام از دیدگاه روایات

خدایمیراد سلیمیان *

چکیده

این نوشتار در پی بازنمایی یکی از دیدگاه‌های مربوط به پایان زندگی امام مهدی علیه السلام است؛ دیدگاهی که به استناد برخی سخنان و روایات، پایان زندگی حضرت را «شهادت» دانسته است. این دیدگاه بر روایاتی مبتنی شده که به صورت کلی فرجام پیشوایان معصوم علیهم السلام را شهادت دانسته و نیز برخی سخنان که در باب چگونگی شهادت وی نکاتی به میان آورده‌اند. بررسی‌ها ضمن ناتمام دانستن این روایات و حکایات برای استدلال به شهادت امام مهدی علیه السلام، با توجه به تفاوت‌های بنیادین بین دوران یازده امام نخست و آخرین امام، بر این اتفاق دلیلی نمی‌بیند؛ زیرا شأن تلاش‌های فراوان صالحان در برپایی زندگی‌ای بر پایه عدل و امنیت از سویی و رشد خرد انسان‌ها از سوی دیگر، اصولاً، انگیزه‌ای برای از بین بردن منجی موعود را برجای نمی‌گذارد.

این پژوهش، با تحلیل مستندات این دیدگاه، در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توان دیدگاه شهادت مهدی موعود علیه السلام را نقد کرد؛ کوشیده است روایات مطرح را از نگاه منبع، سند و محتوا بررسی کند.

ره‌آورد این بررسی آن که مستندات بر شهادت آن حضرت ناکافی است و از آن‌جا که روال معمول فرجام انسان‌ها، مرگ طبیعی است؛ وقتی نتوان با دلیل قطعی شهادت را اثبات کرد، ناگزیر فرجام زندگی آن امام همام - متفاوت از فرجام زندگی پدران بزرگوارشان که شهادت بوده است؛ مرگ طبیعی است.

واژگان کلیدی: امام مهدی علیه السلام، شهادت امام مهدی علیه السلام، رحلت امام مهدی علیه السلام، روایات شهادت.

زندگی در یک نظام فراگیر جهانی با محوریت عدل، آرمانی است که در فطرت و درون انسان‌ها ریشه دارد و از دیرباز ذهن بشر را به خود درگیر کرده است. نیز تقریباً تمامی مکتب‌های پرآوازه‌ای که در درازای تاریخ پدید آمده‌اند، چه الهی و غیر الهی به نسبت، به برپایی یک حکومت یگانه جهانی بر اساس آموزه‌های انسانی با محوریت «عدالت» امید داشته‌اند.

اسلام نیز، در پاسخ به این نیاز درونی و همگانی، در رسیدن جامعه بشری به بهترین روش سامان‌دهی زندگی برای رشد و تکامل؛ یگانه راه را برپایی یک حکومت جهانی بر پایه آموزه‌های اسلام دانسته است.

بی‌گمان این دوران دارای ویژگی‌هایی است که پاسخی به آرمان همه پیامبران و شایستگان طول تاریخ است. در پرتو این حکومت واحد جهانی، انسان‌های کره زمین، روزگاری را سپری خواهند کرد که هرگز پیش از آن مانند آن را نگذرانده‌اند.

از برجسته‌ترین ویژگی‌های این دوران، رهبری آن است که این رهبری به دست انسانی الهی، آگاه و معصوم است که بر اساس باورهای شیعه هم اکنون زنده است و خداوند او را برای آن انقلاب بزرگ نگه خواهد داشت تا با برافراشتن پرچم هدایت در سراسر گیتی، پس از انتقام از ستمگران تاریخ، نویدبخش دورانی روشن باشد.

پس از سپری شدن دوران حکومت وی، سرانجام او نیز مانند همه انسان‌ها فرجامی خواهد داشت.

اندیشیدن در زمینه پایان زندگی آن نویدبخش نورانی‌ترین فصل زندگی انسان، ناگوار است؛ اما ارتباط آن به دیگر مباحث و عرضه دیدگاه‌های ناهمگون در این باره، پرداختن به آن را امری مطلوب و بایسته می‌نماید.

پایان زندگی مهدی موعود علیه السلام

درباره فرجام زندگی آخرین حجت الاهی، مهدی موعود علیه السلام دیدگاه‌های گوناگون و گاهی ناهمگون ارائه شده است.

یکی از این دیدگاه‌ها آن است که برخی پایان عمر آن حضرت را به‌طور لزوم کشته‌شدن و شهادت دانسته‌اند. در این دیدگاه به دلیل‌هایی استناد شده است:

۱. فضیلت شهادت

بی‌گمان شهادت، از نگاه آموزه‌های اسلامی فیض بسیار بزرگی است که نصیب انسان‌هایی با صفات خاص می‌شود و شهدا در برابر پروردگار از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. (آل عمران: ۱۶۹) امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

انَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءُ؛ همانا برترین خلق پس از اوصیا، شهدا هستند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ص ۴۵۰).

برخی با پافشاری بر این نکته که شهادت فیضی بزرگ است، محروم‌شدن انسان‌های بزرگ از آن را، ناروا دانسته‌اند. از این رو بر این باورند که ناگزیر امام مهدی علیه السلام به شهادت خواهد رسید تا از این فیض بزرگ محروم نشود. از منظر این افراد، شخصیت قدسی امام مهدی علیه السلام اقتضای آن را دارد که با شهادت به لقای خدا برود.

یکی از نویسندگان معاصر در این باره نوشته است:

می‌گوییم شهادت و به اطمینان می‌گوییم بله چه کسی در فضیلت شهادت نسبت به امام اولویت دارد؟ (جعفر البیاتی، بی‌تا، بی‌جا).

در نقد این سخن می‌توان گفت، فضیلت شهادت بر حتمیت بهره‌مندی انسان‌های بزرگ از آن دلالتی ندارد؛ چراکه در باره بسیاری از پیامبران بزرگ الاهی کسی ادعای شهادت نکرده است؛ ضمن این که در روایت یادشده جایگاه اوصیا، از جایگاه شهدا بالاتر دانسته شده است و حضرت مهدی علیه السلام خاتم الاوصیا است (شیخ طوسی، ۱۴۱۱: ۲۴۶).

و البته به برخی دلیل‌های نقلی نیز استدلال می‌کنند که از این قرار است:

۲. روایت شهادت امامان معصوم علیهم السلام

پس از دلیل کلی نخست، مستند این دیدگاه روایاتی است که پایان عمر امامان علیهم السلام را شهادت (مرگ غیر طبیعی) ذکر کرده‌اند. این روایات در منابع روایی این گونه آمده است:

اخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْخَزَاعِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْغَلَانِيُّ (در برخی نسخه‌ها: "العلانی") و در برخی «الغلالی» آمده است. قَالَ حَدَّثَنَا عُثْبَةُ بْنُ الضَّحَّاكِ عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ رَقِيَّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (در برخی نسخه‌ها: المنبر) فَأَرَادَ الْكَلَامَ فُخِّنِقَتُهُ الْعَبْرَةُ فَقَدْ [فَقَعَدَ] سَاعَةً ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: ... مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ ...؛ چون امیر مؤمنان علی علیه السلام به شهادت رسید، حسن بن علی [به منبر] بالا رفت و چون خواست سخن بگوید، بغض گلویش را فشرد. لحظاتی آرام نشست؛ سپس ایستاد و فرمود:...هیچ یک از ما امامان نیست، جز آن که کشته یا مسموم شود (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ۱۶۲).

آنچه در بررسی این روایت، قابل تأمل است:

یک - از نگاه منبع

بدون هیچ دآوری در باره نقص بودن یا نبودن نقل یک روایت در منبعی با فاصله زمانی قابل توجه از صدور آن، و نیز فاصله بین منبع نخستین و پس از آن، این روایت، نخستین بار در کفایة الاثر، نوشته علی بن محمد خزاز قمی، از دانشمندان قرن چهارم و پنجم هجری و از شاگردان شیخ صدوق (سبحانی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۲۱۳)، نقل شده و پیش از آن در هیچ‌یک از کتاب‌ها نقل نشده است ملاحظه می‌شود که نزدیک ۴۰۰ سال از زمان صدور روایت تا نقل آن از خزاز فاصله است. پس از آن، نخستین کسی که (پس از حدود ۶۰۰ سال) آن را با تفاوت‌هایی نقل کرده، محمد بن حسن حر عاملی (۱۱۰۴ هـ. ق) است (عاملی، ۱۴۲۵: ۳۴۴). سپس منابعی مانند بحار الانوار که در دو جا (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۷: ۲۱۷؛ ج ۴۳: ۳۶۴) با اندک تفاوت‌هایی آن را نقل کرده است.

بنابراین، ضمن این که نقضی بر کتاب و مؤلف وارد نیست، یگانه تأمل در این است که این فاصله غیر متعارف و نیز نقل نشدن روایت در آثار مشهور و منابع شناخته شده، چگونه توجیه می‌شود؟

دو - از نگاه سند

در باره سند روایت در کفایة الاثر و نیز در بحار الانوار با اندکی تفاوت (در جلد ۲۷، به جای "محمد بن زکریا الغلانی"، شخصی با پسوند "الجوهری" آمده و در جلد ۴۳ "الجوهری" جایگزین "عبد العزیز بن یحیی الجلودی و محمد بن زکریا الغلانی" شده است) با بهره از منابع رجالی، این اوصاف دیده می‌شود:

۱. أبو عبد الله الحسين بن محمد بن سعيد الخزاعي: نا شناخته است (نه فقط در منابع رجالی که با این ترکیب در هیچ منبعی دیده نشد):

۲. عبد العزیز بن یحیی الجلودی: امامی و ثقة است (ابن داود حلی، ۱۳۸۳: ۱۱۶):

۳. محمد بن زکریا الغلانی: با این پسوند کسی یافت نشد. ایشان ظاهراً محمد بن زکریا الغلابی است که نجاشی وی را وصف کرده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۴۷):

۴. الجوهری: بر اساس آنچه در بحار الانوار آمده است، ناشناخته است:

۵. عتبة بن الضحاک: در هیچ منبع و روایت دیگری از او نامی به میان نیامده است؛ لذا ناشناخته است:

۶. هشام بن محمد: ناشناخته است:

۷. آیه (پدر هشام بن محمد): در کتاب رجال مرحوم شیخ طوسی، شش نفر با نام محمد از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده شده‌اند که از میان آنان شخص مورد اشاره در سند تشخیص داده نشد.

این بررسی نشان می‌دهد که حتی اگر محمد ثقة باشد، به دلیل وجود چند راوی ناشناس در طریق این متن، روایت فاقد اعتبار سندی است.

البته صاحب کفایة الاثر روایتی شبیه روایت بالا با سندی متفاوت در جایی دیگر نقل کرده است. در آن جا در حکایتی متفاوت چنین می‌خوانیم:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي دَاوُدُ بْنُ الْهَيْثَمِ بْنِ إِسْحَاقَ النَّخْوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي إِسْحَاقُ بْنُ الْبُهْلُولِ بْنِ حَسَّانَ قَالَ حَدَّثَنِي طَلْحَةُ بْنُ زَيْدِ الرَّقِيِّ عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ عَطَا عَنْ عُمَيْرِ بْنِ هَانِي الْعَيْسِيِّ [الْعَبْسِيِّ] عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أَمِيْدٍ [أَمِيَّة] قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ طَشْتُ

يُقَذَفُ فِيهِ الدَّمُ وَ يَخْرُجُ كَبِدُهُ قِطْعَةً قِطْعَةً مِنَ السَّمِّ الَّذِي اسْتَقَاهُ مُعَاوِيَةَ (لَعَنَهُ اللَّهُ) فَقُلْتُ يَا مَوْلَايَ مَا لَكَ لَا تُعَالِجُ نَفْسَكَ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بِمَاذَا أَعَالِجُ الْمَوْتَ قُلْتُ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَيَّ وَقَالَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لِعَهْدٍ عَهْدَهُ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ أَنْ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ ثُمَّ رُفِعَتِ الطُّشْتُ وَ اتَّكَأَ...؛ جناده می‌گوید: بر حسن بن علی در مرضی که از دنیا رفت، وارد شدم. در برابر او تشری بود که در آن خون بود. تکه‌های جگر او از سمی که معاویه به وی خورانده بود، خارج می‌شد. پس گفتم: آقای من! چرا به درمان خود نمی‌رسی؟ فرمود: به چه چیز مرگ را مداوا کنم؟ گفتم: انا لله و انا اليه راجعون. سپس به من نگاه کرد و فرمود: به خدا سوگند این عهده‌ی است که پیامبر با ما بسته است. این امر را دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه عليها السلام بر عهده می‌گیرند. نیست از ما مگر اینکه مسموم یا کشته شود. سپس تشنه را برداشت و تکیه زد... (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ۲۲۶).

در نقد این روایت نیز چنین می‌توان گفت:

این سند که از هفت راوی تشکیل شده، در بحار الانوار با اندکی تفاوت آمده است. در جلد ۲۷، صفحه ۲۱۷، با ۹ راوی: مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ هَيْثَمٍ عَنْ جَدِّهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ عُمَيْرِ بْنِ هَانِيٍّ عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ قَالَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا... و در جلد ۴۴، صفحه ۱۳۸، با این طریق ۸ نفر ذکر شده است: مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْهَيْثَمِ عَنْ جَدِّهِ إِسْحَاقَ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ بُهْلُولِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدِ الرَّقِيِّ عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ عُمَيْرِ بْنِ مَسَانِيٍّ الْعُبَيْسِيِّ عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

بنابراین، در نقد روایت همچون روایت پیشین می‌توان گفت:

یک - از نگاه منبع

اگرچه منبع و نویسنده از اعتبار کافی برخوردار است؛ همچنان این روایت مانند روایت پیشین، نخست در کتاب کفایة الاثر نقل شده و همه کسانی که آن را نقل کرده‌اند، از این

کتاب نقل است. روشن نیست در مدت حدود چهار قرن به چه دلیل کسی این روایت را نقل نکرده است.

گفتنی است این نقل نشدن هرگز برای نسبت جعل به این روایات مجوز نمی‌شود؛ اما چگونه ممکن است در این مدت طولانی، هیچ‌یک از بزرگان شیعه به آن توجه نداشته باشد؟ بنابراین، این پرسش را وارد می‌دانیم که چگونه در منابع فراوان پیش از آن، از این تعبیر اثری نیست؟ فراموش نشود مؤلف کتاب از شاگردان شیخ صدوق (جعفر سبحانی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۲۱۳) است و استاد وی دارای آثاری فراوان، برجسته و گسترده در زمینه سخنان معصومین (علیهم‌السلام) است. افزون بر آن، پیش از او آثار پرشماری نگاشته شده، که در هیچ‌یک چنین مطلبی نیامده است؛ آثاری مانند کتاب منسوب به سلیم بن قیس هلالی (۸۰ هـ.ق)؛ محاسن احمد بن خالد برقی (۲۷۴ یا ۲۸۰ هـ.ق)؛ بصائر الدرجات صفار قمی (۲۹۰ هـ.ق)؛ تفسیر عیاشی، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، کافی مرحوم کلینی (۳۲۹ هـ.ق)؛ الامامة و التبصرة من الحيرة اثر علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی (۳۲۹ هـ.ق)؛ کتاب الغيبة ابن ابی زینب نعمانی؛ اثبات الوصیه اثر علی بن حسین مسعودی (۳۴۶ هـ.ق)؛ شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار علیه السلام، نوشته قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی (۳۶۳ هـ.ق).

دو - از نگاه سند

بررسی رجال سند بر اساس نقل جلد ۲۷ بحار الانوار که بیش‌ترین راوی را در طریق این روایت آورده است، در ۹ کتاب رجال کشی، نجاشی، ابن غضائری، برقی، شیخ طوسی، ابن داود و فهرست شیخ طوسی، خلاصه علامه حلی و معجم رجال الحدیث مرحوم آیت الله خوئی، نشان می‌دهد که غیر از محمد بن وهبان البصری دیگر راویان با رعایت اختلاف نسخه‌هایی که در کتاب‌ها دیده می‌شود، یا وثاقتشان ثابت نشده و یا به‌طور اساسی ناشناخته‌اند:

۱. محمد بن وهبان: الذبیلی الهنائی؛ امامی، ثقه معرفی شده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۹۷)؛
۲. داود بن الهیثم: الأزدی أبو خالد الکوفی؛ من أصحاب الصادق (ع) (خوئی، ۱۴۱۳، ج ۸: ۱۳۷)؛
۳. جدّه: نا معلوم؛
۴. إسحاق بن بهلول: نا شناخته؛
۵. بهلول بن حسان: نا شناخته؛
- ۶.

طلحة بن زيد الرقی: اگر همان طلحة بن زيد الشامي باشد که قرينه‌ای در دست نیست؛ عامی (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۰۷) یا بتری (طوسی، ۱۴۱۵: ۱۳۸) معرفی شده؛ لکن کتابتش مورد اعتماد و ثقه عنوان شده است (طوسی، ۱۴۱۵: ۸۶) و اگر دیگری باشد، از او هیچ وصفی نشده است؛

۷. الزبیر بن عطاء: نا شناخته؛ ۸. عمیر بن هانی العیسی: ناشناخته؛ و یا عمیر بن مانی العیسی: ناشناخته؛ ۹. جنادة بن أبی أمیة: الأزدی، ساکن مصر (طوسی، ۱۴۱۵: ۳۴، ش ۱۵۹-۲۷) من أصحاب الرسول ﷺ و از اصحاب پیامبر ﷺ (خوئی، ۱۴۱۳، ج ۵: ۱۳۷). بنابراین، بر فرض وارد نبودن اشکال، نقل منفرد این روایات در اثر یادشده، از جهت سند، سبب تضعیف آن می‌شود.

سه - از نگاه محتوا

از نگاه محتوایی نیز نکاتی قابل تأمل است:

۱- شمار امامان بر اساس این روایت سیزده نفر می‌شود: «أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وَوَلِدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

اگرچه ممکن است توجیهاتی شود مانند این که اشتباه در استنساخ بوده است؛ دست‌کم این که این خود، دلیل عدم دقت لازم در روایت است.

۲- در روایت نسبت داده شده تکه‌های جگر امام بر اثر سم از دهان آن حضرت بیرون ریخت: «وَيَخْرُجُ كَبِدُهُ قِطْعَةً قِطْعَةً مِنَ السَّمِّ الَّذِي أَسْقَاهُ مُعَاوِيَةُ». ضمن این که با توجه به معنای لغوی، حمل آن بر خون بسته غیر قابل قبول است؛ از نظر علمی نیز پذیرفته نیست؛ چرا که با توجه به قرینه (قِطْعَةً قِطْعَةً) مقصود بخشی از اعضای داخلی انسان است که در معنای لغوی آن گفته شده است: الاكباد جمع كبد و هي الشمة السوداء في البطن (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۵: ۳۳۲؛ ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۳: ۳۷۴).

۳- در ادامه روایت نخست گفته شده است امام مجتبیٰ ﷺ ابن ملجم را خواست آن‌گاه با شمشیر یکی از انگستان وی را قطع کرد (فَاسْتَقْبَلَ السَّيْفَ بِيَدِهِ فَقَطَعَ خُنْصِرَهُ) سپس با شمشیر ضربه‌ای به وی وارد کرد. روشن نیست قطع انگشت به چه منظور بوده است.

این مضمون نیز در روایات دیگر نیامده است.

ناگفته نماند آنچه در باره منبع، سند و محتوای روایات یادشده، گفته شد؛ لزوماً به معنای اثبات جعل حدیث نخواهد بود و فقط برای اسقاط اعتبار آن به عنوان مستند این ادعا کافی است و آنچه در این جا مورد نظر است، این که با اشکالات وارد شده نمی توان با این دو روایت ادعای شهادت آخرین امام را به عنوان امری قطعی اثبات کرد.

بنابراین، ما در پی اثبات فرجام حضرت به مرگ طبیعی نیستیم؛ این نکته به دلیل نیازی ندارد؛ زیرا اصل در همه انسان ها رفتن از دنیا با مرگ طبیعی است، مگر این که با دلیل معتبری خلاف آن که کشته شدن است، اثبات شود. از این رو اگر دلیل های مدعیان شهادت ناکافی نمود و احتمال شهادت منتفی شد، مرگ طبیعی خود به خود اثبات می شود.

روایتی که شیخ صدوق به نقل از اباصلت از امام رضا علیه السلام در سه جا نقل کرده است:

یک - شیخ صدوق به نقل از اباصلت هروی در کتاب من لایحضره الفقیه، به صورت

مرسل (بدون ذکر کامل سند) از امام رضا علیه السلام آورده است که شنیدم آن حضرت فرمود:

وَاللَّهِ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ؛ به خدا سوگند! نیست از ما مگر کشته شده به شهادت رسیده است (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲: ۵۸۵).

دو - وی روایت را در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام با ذکر سند این گونه نقل کرده است:

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمِ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: ... وَمَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۰۳).

یک بررسی روایت از نظر سند:

۱. تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی: ضعیف (حلی، ۱۳۸۳: ۲۰۹)؛

۲. ابی (عبد الله بن تمیم القرشی): نا شناخته؛

۳. أحمد بن علی الأنصاری: بن عبیدالله؛ مجهول؛

۴. أبو الصلت الهروی: ثقة، صحیح الحدیث (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۴۵، ش ۶۴۳).

پس این روایت هم فاقد سندی بی عیب است.

پس از گذشت بیش از یک قرن، محمد بن احمد فتال نیشابوری (۵۰۸ هـ) بدون ذکر

سند روایت را در کتاب روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (نیشابوری، ج ۱: ۲۳۳)، نقل کرده است.

البته برخی مانند ابن شهر آشوب (۵۸۸ هـ ق) (شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۲: ۲۰۹) و علی بن عیسی اربلی (اربلی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۴۳۰) روایت را بدون سند به امام صادق علیه السلام نسبت داده‌اند که البته فقدان سند برای این روایت آن را از درجه اعتبار ساقط می‌کند.

سه - و نیز روایت را در کتاب امالی با ذکر سند این گونه نقل کرده است.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَاعَ يَقُولُ وَاللَّهِ مَا مَنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ... (شیخ صدوق، ۱۳۷۶: ۶۳، ح ۸).

بررسی روایت از نظر سند:

۱ - محمد بن موسی بن المتوکل: نقه (حلی، ۱۳۸۳: ۳۳۷)؛

۲ - علی بن ابراهیم: امامی، ثقة فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب

(نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۶۰، ش ۶۸)؛

۳- ابراهیم بن هاشم: والأرجح قبول قوله (حلی، ۱۴۱۱: ۵)؛

۴- أبی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی (روایت قبل).

بنابراین، این نقل دارای سندی صحیح و معتبر است و می‌تواند نقص اسناد نقل‌های

پیشین را جبران کند.

بررسی محتوایی روایت صدوق

در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام، در صدر روایت، سخنی به امام نسبت داده شده که طبق

دیدگاه برخی از بزرگان شیعه، روایت از اعتبار ساقط می‌شود و آن "سهو النبی" است. در

ابتدای روایت، هروی از امام می‌پرسد: گروهی در کوفه گمان می‌کنند بر پیامبر صلی الله علیه و آله، در نماز

سهوی عارض نشده است و این پاسخ به امام نسبت داده شده که فرمود: «كَذَّبُوا لَعْنَهُمُ اللَّهُ

إِنَّ الَّذِي لَا يَسْهُو هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ دروغ گفتند؛ خداوند لعنتشان کند! همانا آن که

سهو نمی‌کند، خداوندی است که جز او خدایی نیست.

با پذیرش نقل بدون ایراد این روایت، ضمن این که پس از این روایت، معارضی با آن بیان خواهد شد؛ این احتمال که مقصود حضرت فقط امامان پیش از خود است و شهادت امامان پس از آن حضرت به دلیل نیاز دارد؛ استدلال قطعی آن بر همه امامان علیهم السلام را نیز ناتمام خواهد ساخت.

این احتمال زمانی قوت پیدا می‌کند که به ادامه روایت توجه شود. در ادامه می‌خوانیم:

قَقِيلَ لَهُ فَمَنْ يَقْتُلُكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ فِي زَمَانِي؛ چه کسی شما را به قتل می‌رساند؟ فرمود: بدترین خلق خداوند در زمان من.

از سیاق روایت و پرسش پس از آن به دست می‌آید که امام می‌خواهد پیشاپیش، توطئه خلیفه جائر وقت مبنی بر درگذشت خود به مرگ طبیعی را خنثی نماید و در مقام بیان درگذشت امامان پس از خود نیست.

ضمن این که در بخش پایانی روایت برای زیارت آن حضرت پاداشی بیان شده که سبب تردید در این گونه روایات شده است.

البته کسی در فضل خداوند مبنی بر دادن پاداش هرآنچه بخواهد، تردیدی ندارد؛ اما این که برای زیارت حضرت - اگرچه فیض بزرگی است - این مقدار پاداش تأمل برانگیز است. در ادامه می‌خوانیم:

أَلَا فَمَنْ زَارَنِي فِي غُرْبَتِي كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ أَجْرَ مِائَةِ أَلْفِ شَهِيدٍ وَمِائَةِ أَلْفِ صِدِّيقٍ وَمِائَةِ أَلْفِ حَاجٍّ وَمُعْتَمِرٍ وَمِائَةِ أَلْفِ مُجَاهِدٍ وَحُشْرٍ فِي زُمْرَتِنَا وَجُعِلَ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَّةِ رَقِيقَنَا؛ کسی که مرا در غربت زیارت کند، پاداشی دارد برابر با پاداش یکصد هزار شهید، یکصد هزار صدیق، یکصد هزار حاجی، یکصد هزار عمره‌گذار، یکصد هزار مجاهد و محشور شدن در زمره اهل بیت و در درجات برتر بهشت.

بنابراین یگانه روایتی که از جهت سند بی اشکال بود، از نظر محتوا قابل تأمل است. صرف نظر از پذیرفتن یا نپذیرفتن، یادآوری می‌شود شخصیت بزرگی چون شیخ مفید، شهادت سه امام پس از امام رضا علیه السلام و پیش از حضرت مهدی علیه السلام را نیازمند دلیل روشن می‌داند.

وی در باره امام جواد علیه السلام می‌نویسد:

وَقِيلَ إِنَّهُ مَضَى مَسْمُومًا وَلَمْ يَثْبُتْ بِذَلِكَ عِنْدِي خَبْرٌ فَأَشْهَدُ بِهِ؛ و گفته شده مسموم از دنیا رفت اما چنین چیزی نزد من ثابت نشده تا بر آن گواهی دهم (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ج ۲: ص ۲۹۵)

و نیز در باره امام هادی علیه السلام می‌نویسد:

و تُوْفِّي وَ سِنَّهُ يَوْمَئِذٍ عَلَى مَا قَدَّمْنَاهُ إِحْدَى وَ أَرْبَعُونَ سَنَةً؛ و از دنیا رفت و سن او در آن روز چهل و یک سال بود (همان: ۳۱۲).

و در باره امام عسکری علیه السلام می‌نویسد:

وَ مَرِضَ أَبُو مُحَمَّدٍ ع فِي أَوَّلِ شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ وَ مَاتَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ؛ ابو محمد در اول ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ مریض شد و روز جمعه از دنیا رفت (همان: ۳۳۶).

روشن است کسی نمی‌تواند اتهام عدم فحص به شیخ مفید زده و بگوید شیخ اگر تلاش می‌کرد، نکته جدیدی به دست می‌آورد؛ چراکه بزرگی و جامعیت دانش وی جایی برای این تردید نخواهد گذاشت.

البته شیخ مفید، جایی دیگر در نقد سخن شیخ صدوق دلیل‌های شهادت همه امامان علیهم السلام را یقین‌آور ندانسته می‌نویسد:

آنچه را شیخ صدوق در مورد درگذشت پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام به سم و قتل گفته، برخی از آن‌ها ثابت است و برخی ثابت نشده است... و برای رسیدن به یقین به آن راهی نیست (مفید، ۱۴۱۴: ۱۳۲).

یادآوری این نکته لازم است که شیخ مفید منکر شهادت این امامان علیهم السلام نیست؛ بلکه ادله در دست را برای اثبات قطعی آن ناکافی می‌داند. بنابراین، اگر برای کسی ادله قطعی به دست بیاید با قول مرحوم مفید منافاتی ندارد.

علامه مجلسی پس از آن که روایاتی را زیر عنوان «أَنَّهُمْ علیهم السلام لَا يَمُوتُونَ إِلَّا بِالشَّهَادَةِ» آورده است؛ در بیان پایانی خود بر روایات، دیدگاه شیخ مفید را این‌گونه نقد و بررسی کرده است و می‌نویسد:

با توجه به اخبار فراوان دال بر شهادت امامان معصوم علیهم السلام و نیز روایات خاصی که بر شهادت بیش تر آنان و چگونگی شهادت آنان وجود دارد - که در ابواب تاریخ وفات آنها خواهد آمد - نمی توان آن را نفی کرد. البته غیر از علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و موسی بن جعفر علیه السلام و علی بن موسی الرضا علیه السلام که بر شهادت آنان دلیل قطعی داریم؛ در مورد دیگر ائمه علیهم السلام چنین دلیل قطعی نداریم؛ اما بر نفی هم دلیل نداریم و قرائن زندگی آنان و مخالفان گواه بر این است؛ به ویژه در باره امامانی که در زندان و زیر نظر آنها از دنیا رفته اند. شاید مقصود شیخ مفید هم نفی قطع و تواتر است، نه ردّ روایات (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۷، ۲۶).

البته این برداشت آخر از کلام شیخ مفید خلاف ظاهر سخن ایشان است.

پس از شیخ مفید، برخی به این نکته اشاره کرده اند؛ مانند شیخ طبرسی که در این باره می نویسد:

گروهی از اصحاب ما گفتند که امامان حسن عسکری علیه السلام، هادی علیه السلام، جواد علیه السلام، صادق علیه السلام، باقر علیه السلام، سجاد علیه السلام مسموم شدند و به شهادت رسیدند و برای این کلام خود به لحن امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام استدلال آوردند که فرمودند *وَاللّٰهُ مَا مِنَّا اِلَّا شَهِيدٌ مَّقْتُولٌ* این در حالی است که دلیل قاطعی بر صحت کلام آنان و روایتی از اهل بیت که موجب علم شود وجود ندارد (طبرسی، ۱۴۰۶: ۵۹).

قابل ذکر است نفی شهادت امامان علیهم السلام بر فرض اثبات با دلایل قطعی، هیچ گونه نقصی بر آنها وارد نمی سازد که برخی گویا سبب تضعیف مقام امامت ایشان پنداشته اند؛ چه این که یکی از نویسندگان معاصر با اشاره به روایات یاد شده می نویسد:

هنگامی که به تاریخ بنگریم می بینیم، کتاب های تاریخی این روایت را تأیید می کند؛ چرا که تاریخ، گویای آن است که امیرمؤمنان علیه السلام با شمشیر به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام به وسیله سم خیانت، امام حسین علیه السلام با شمشیر استبداد و امام سجاد علیه السلام نیز با سم.

همین گونه کتاب های تاریخی، گواه این مطلب است و لذا به برشمردن امامان نور یکی پس از دیگری نیازی نمی نگریم چرا که تا حضرت عسکری علیه السلام همگی در فشار استبداد حاکم بر عصر و زمانشان بودند و از سوی حکومت های بیدادگر

اموی و عباسی نقشه خیانت کارانه‌ای برای شهادت آنان طرح و به اجرا درآمد.

وی ادامه می‌دهد:

نگارنده بر این باور است که تردید در این امور، تردید در حقایق مسلم و مسایل قطعی است و هر کس در این‌ها تردید کند به آفت کوتاه‌فکری که آفتی علاج‌ناپذیر است، گرفتار است.

البته مناسب بود توجه داشته باشد شخصیت‌هایی که تردید کرده‌اند چه کسانی بوده‌اند.

نویسنده، آن‌گاه بدون ارائه هیچ دلیلی نتیجه می‌گیرد که:

امام مهدی علیه السلام یکی از امامان راستین و آخرین آن‌هاست. از این رو روایت مورد بحث شامل حال آن گران‌مایه عصرها و نسل‌ها نیز می‌گردد. آن حضرت، طبق این روایت، به‌طور طبیعی جهان را بدرود نمی‌گوید؛ بلکه با شمشیر ستم و یا به‌وسیله سم خیانت به شهادت می‌رسد.

در پایان نیز اشاره می‌کند:

نگارنده در منابع موجود، چیزی که دلالت بر شهادت آن گرانمایه جهان هستی داشته باشد، جز عبارت الزام الناصب نیافته است (قزوینی، ۱۳۷۶: ۷۸۴).

البته روشن نیست چرا نویسنده پس از نقل سخن الزام الناصب، از بیان قاطع پیشین مبنی

بر شهادت آن حضرت دست برداشته می‌نویسد:

... به هر حال، به نظر ما، این مطلب سربسته و نارسا و بدون دلیل است، از این رو پذیرفتن شهادت آن حضرت بدین صورت مشکل است. شهادت او به‌وسیله «سم» نیز در روایات تصریح نشده است. بنابراین، چگونگی رحلت آن گرامی را تنها خدا می‌داند و بس (همان: ۷۸۵).

البته اگر ایشان به طور قطع دلالت روایات "ما مِنَّا" را بر حضرت پذیرفته بود، حکم وی

بر شهادت لازم می‌بود و جای هیچ‌گونه تردید باقی نمی‌ماند.

برخی دیگر از نویسندگان معاصر، پس از ذکر روایات، خواسته‌اند مؤیداتی نیز ارائه دهند و

لذا گفته‌اند:

پیامبر و امامان با بنیه جسمانی بسیار قوی آفریده شده‌اند که قابل مردن نیستند،

مگر به یک عارض خارجی. پس اگر عارضی بر او وارد نشد، قابلیت بقا را دارد؛
ولکن چون طبق قانون عمومی مرگ که هر کس مرگ را می‌چشد؛ ناگزیر باید
عارضی بر آن‌ها وارد شود؛ مانند کشته شدن؛ و این دیدگاه، امام مهدی علیه السلام را هم
شامل می‌شود (البیاتی، بی تا: ۹۴).

از این دست نوشته‌های بی‌پایه و اساس در برخی کتاب‌ها و نوشته‌های معاصر فراوان به
چشم می‌آید که بدون هیچ استدلال قطعی ادعاهایی را مطرح می‌کنند.

۳. حکایت شهادت حضرت مهدی علیه السلام

افزون بر روایات یادشده، قائلین به شهادت حضرت مهدی علیه السلام به حکایتی استناد می‌کنند.
که به نظر می‌رسد، نخستین کسی که چنین ادعایی را به گونه گسترده‌ای مطرح کرده،
صاحب کتاب الزام الناصب بود. او در بخشی از کتاب خود آورده است:

پس چون هفتاد سال گذشت، مرگ حضرت حجت علیه السلام فرا خواهد رسید. پس او
را زنی از بنی تمیم که نامش سعیده و دارای ریشی همچون مردان است، با
انداختن سنگی [و طبق برخی نقل‌ها سنگی که برای آردکردن گندم استفاده
می‌شود] از بام بر آن حضرت به قتل خواهد رساند؛ در حالی که آن حضرت، از
راه عبور می‌کند. چون از دنیا رفت، امام حسین علیه السلام، امور مربوط به وی را انجام
خواهد داد (حائری، ۱۴۲۲، ج ۲: ۱۳۹).

صاحب الزام الناصب البته، در پایان این داستان و سخنان پراکنده و درهم آمیخته و
ناهمگون، این‌گونه نوشته است:

وَمَا ذَكَرْنَا هُنَا مَلْتَقَطٌ مِنْ رَوَايَاتِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ عليهم السلام...؛ و آنچه آوردیم در این‌جا
برگرفته از روایات امامان معصوم علیهم السلام است (همان: ۱۶۹).

ای کاش به طور روشن می‌گفت این سخنان از کدام منبع، راوی و روایت و یا روایات به
دست آمده است!

همه منابع نوشتاری و غیر نوشتاری که به این بحث پرداخته‌اند، به منبعی جز "الزام
الناصر" و یا "تاریخ پس از ظهور" شهید سید محمد صدر (که از الزام الناصب نقل کرده
است) اشاره نکرده‌اند.

البته نویسنده تاریخ ما بعدالظهور، به قصد نقد و ابطال، سخنان الزام الناصب را می‌آورد و این خلاف آن استفاده‌ای است که به عمد یا خطا به تاریخ ما بعدالظهور ارجاع داده می‌شود.

مرحوم صدر به طور مشخص در باره سخن الزام الناصب چنین نوشته است:

در مطلبی که از الزام الناصب نقل کردیم به صراحت از کشته‌شدن امام مهدی عجل الله فرجه و چگونگی آن سخن رفته است. آیا این سخن به تنهایی برای اثبات کشته شدن ایشان کافی نیست؟ پاسخ آن است که نقل الزام الناصب اساساً شایستگی اثبات تاریخی ندارد؛ زیرا نه از معصوم، بلکه از شخص ناشناسی نقل شده است. حتی اگر این سخن به مضامین روایات اشاره داشته باشد، باز در این صورت روایتی مرسل و بدون سند می‌باشد که گوینده فرضاً معصوم آن شناخته شده نیست. علاوه آن که این گونه روایات معمولاً ضعیف‌السند و دارای مضامینی غریب می‌باشند و بالطبع از قابلیت اثبات تاریخی نیز ساقط می‌گردند.

اما در باره این سخن، باید توجه داشت:

یک - از جهت منبع، تا قبل از قرن چهاردهم و کتاب الزام الناصب در هیچ منبعی چنین سخنی و مانند آن، نقل نشده است.

دو - از جهت سند: این سخن هیچ گونه سندی ندارد و گوینده آن نیز ناشناخته است و صرف این که گفته شده از روایات گرفته شده است، اعتباری به آن نمی‌دهد.

سه - از لحاظ متن: به‌طور کامل منفرد است و هیچ گونه مشابه و مؤید مستقیمی برای آن یافت نشد.

افزون بر الزام الناصب، در کتاب عقد الدرر به شهادت آن حضرت اشاره شده است. آن هم

سخنی از شخصیت شناخته شده کعب الاحبار که می‌گوید:

الْمَنْصُورُ الْمَهْدِيُّ يُصَلِّي عَلَيْهِ أَهْلُ الْأَرْضِ، وَطَيْرِ السَّمَاءِ، يَبْتَلِي بِقَتْلِ الرُّومِ
وَالْمَلَا حِمِّ عِشْرِينَ سَنَةً، ثُمَّ يُقْتَلُ شَهِيداً هُوَ وَالْفَانُ مَعَهُ، كُلُّهُمْ أَمِيرٌ صَاحِبُ رَايَةٍ، فَلَمْ
تَصِبِ الْمُسْلِمِينَ مُصِيبَةً بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَعْظَمُ مِنْهَا؛ منصور این امت مهدی
است وساکنان زمین و پرندگان آسمان بر او درود می‌فرستند. اوست که در جنگ
با روم و جنگ‌های بزرگ مورد آزمایش قرار می‌گیرد و این آزمایش بیست سال
طول می‌کشد و حضرتش به همراه دو هزار نفر از فرماندهان پرچم دار، به

شهادت می‌رسند؛ سپس هیچ مصیبتی پس از مصیبت فقدان رسول الله ﷺ بر مسلمانان گران‌تر از آن نخواهد بود (یوسف بن یحیی المقدسی، ۱۳۹۹: ۱۴۹). البته در باره اعتبار این روایت به این سخن نیازی نیست که نزد ما هیچ اعتباری ندارد. افزون بر گوینده آن، که محتوا به روشنی با عموم روایات مهدویت ناسازگار است. مهم‌ترین اشکال این که طول جنگ حضرت بیست سال دانسته شده و از برپایی حکومت عدل جهانی بر زمین سخنی به میان نیامده است.

نتیجه‌گیری

اصل در عموم انسان‌ها مردن به مرگ طبیعی است؛ مگر این که دلیلی ثابت کند که به مرگ غیر طبیعی از دنیا رفته‌اند.

بر فرض پذیرفتن روایات یادشده، این روایات به امام‌هایی مربوط است که در زمان خلفای جور زندگی می‌کرده‌اند. از این رو برای اثبات شهادت آن حضرت به دلیلی محکم و روشن نیازمند هستیم و با توجه به این که هنوز آن اتفاق نیفتاده گزارش تاریخی نیز در آن باره بی‌معنا است.

شهادت آن حضرت، با روایاتی که بر اصلاح کامل جامعه در عصر ظهور دلالت دارد، در تعارض است.

از آنچه یاد شد، به دست می‌آید که برای اثبات شهادت حضرت مهدی ﷺ دلیلهایی قطعی فراتر از آنچه ذکر شده، نیاز است و در نبود آن دلیل‌ها بر اساس روال طبیعی درگذشت انسان‌ها فرجام آن حضرت بر اساس مرگ طبیعی خواهد بود؛ مگر این که کسی مستندات قطعی بر شهادت آن حضرت ارائه نماید.

منابع

- قرآن کریم.
١. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (١٣٧٩ق). مناقب آل ابي طالب عليه السلام، قم، مؤسسه انتشارات علامه.
 ٢. ابن منظور (١٤٠٥). لسان العرب، بی جا، نشر ادب الحوزه.
 ٣. أحمد بن حنبل (بی تا). مسند أحمد، بیروت، دار صادر.
 ٤. اربلی، علی بن عیسی (١٣٨١ق). کشف الغمّة فی معرفة الائمة عليهم السلام، تبریز، مکتبه بنی هاشمی.
 ٥. البیاتی، جعفر (بی تا). شهادة الائمة عليهم السلام، بی جا، بی تا.
 ٦. حائری، علی (١٤٢٢). الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، مصحح علی عاشور، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
 ٧. حر عاملی، محمد بن حسن (١٤٢٥ق). اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، بیروت، اعلمی.
 ٨. حلّی، ابن داود (١٣٨٣). رجال ابن داود، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
 ٩. حلّی، حسن بن یوسف (١٤١١ق). رجال العلامة الحلّی، نجف، دار الذخائر.
 ١٠. حلّی، حسن بن سلیمان بن محمد (١٤٢١ق). مختصر البصائر، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
 ١١. خزاز قمی، علی بن محمد (١٤٠١ق). کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر، محقق / مصحح: حسینی کوهکمری، عبد اللطیف، قم، انتشارات بیدار.
 ١٢. خوئی، ابو القاسم (١٤١٣ق). معجم رجال الحدیث، قم، مرکز نشر الثقافة الإسلامیة.
 ١٣. صدر، سید محمد صدر (١٣٨٩). تاریخ پس از ظهور، تهران، موعود عصر.
 ١٤. سبحانی، جعفر (١٤١٨ق). موسوعة طبقات الفقهاء، قم، مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام.
 ١٥. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه (١٣٧٦). الامالی، تهران، کتابچی.
 ١٦. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه (١٣٧٨ق). عیون اخبار الرضا عليه السلام، محقق: لاجوردی، مهدی، تهران، نشر جهان.
 ١٧. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه (١٣٩٥). کمال الدین و تمام النعمة، قم، دارالکتب الإسلامیة.
 ١٨. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه (١٤١٣ق). من لا یحضره الفقیه، محقق: غفاری، علی اکبر، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
 ١٩. طبرسی، فضل بن حسن (١٤١٧ق). إعلام الوری بأعلام الهدی، قم، ال البيت عليه السلام.
 ٢٠. _____ (١٤٠٦ق). تاج الموالید، قم، مکتب آیت الله العظمی المرعشی النجفی.
 ٢١. طوسی، محمد بن الحسن (١٤١٥ق). رجال شیخ طوسی، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.

۲۲. _____ ، بی تا، *الفهرست*، نجف اشرف، المكتبة المرتضوية.
۲۳. _____ ، (۱۴۱۱ق). *الغیبة*، مؤسسه معارف اسلامی.
۲۴. عکبری، محمد بن محمد بن النعمان (۱۴۱۳ق). *الارشاد*، قم، کنگره شیخ مفید.
۲۵. _____ (۱۴۱۴ق). *تصحیح اعتقادات الإمامیة*، تحقیق: حسین درگاهی، بیروت، دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع.
۲۶. فتال نیشابوری، محمد بن حسن بن علی (بی تا). *روضه الواعظین*، قم، انتشارات رضی.
۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). *العین*، بی جا، مؤسسه دار الهجرة.
۲۸. قزوینی، محمد کاظم، (۱۳۷۶). *امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور*، ترجمه و تحقیق: علی کرمی و محمد حسینی، قم، انتشارات الهادی.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). *الکافی*، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۰. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۱. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق). *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۲. مسلم نیشابوری (بی تا). *صحیح مسلم*، بیروت، دارالفکر.
۳۳. مقدسی، یوسف بن یحیی (۱۳۹۹). *عقد الدرر فی أخبار المنتظر*، تحقیق: دکتر عبدالفتاح محمد الحلوی، قاهره، مکتبه عالم الفکر.
۳۴. نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷ق). *رجال النجاشی*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین.
۳۵. نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ق). *الغیبة*، تهران، مکتبه الصدوق.

